

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَالِمُونَ ﴿٧٩﴾

پایان آیه ۷۶ ماند و از دفاع جانانه خدا از یوسف گفتیم که مصحح طرح اوست.

﴿٧٦﴾: ... مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ *؛

اصلاً نمی‌شد در دین ملک، بنیامین را نگه داشت.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، کلاً از گزاره‌های قرآنی است که فقط بیان توحیدی دارد و گرنه به معنای این‌که چیزی را استثنا نکند نیست. درست است که «الآ» آمده، ولی قرار نیست چیزی استثنا بشود، بلکه برای این است که آن زمینه‌های توحیدی را باز نگه دارد، چنان‌چه داریم: سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ (اعلی: ۷-۶)؛ ما برای تو وحی را قرائت می‌کنیم و تو یادت نمی‌رود الا آن چیزی که خدا بخواهد.

علم به محکّمات و متشابهات و مصونیت از خطا

در داستان‌های قرآنی روایت‌هایی وجود دارد مبنی بر این‌که گاهی چیزهایی از وحی از یاد پیغمبر می‌رفت! و حتی شیطان یکسری القائات به پیغمبر داشته! در سوره نجم در داستان غرانیق که در منابع اهل تسنن و شیعه هست که در وسط سوره نجم پیامبر از بت‌های لات و عزی شروع به تعریف کرده و تعجب مسلمین و شوق مشرکین را برانگیخته که بالاخره پیغمبر کنار آمد! بعد از حضرت می‌پرسند که شما چنین چیزی گفتی؟ خود حضرت تعجب می‌کنند و می‌گویند این القای شیطان بود که من گفتم! این اتهام هست اما اگر کسی محکّمات را

تشخیص بدهد و متشابهات را درست ارجاع بدهد و زبان قرآن را درست بشناسد، دچار خلط و اشتباه نمی‌شود، ولی اگر سوره حج را باز کند و ببیند: **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ** (۵۲) هیچ نبی‌ای نبود مگر این که شیطان در او نفوذ می‌کرد، ممکن است فرد قاعده را گم کند و بعد یک داستان غرانیق هم ببیند و بگوید: احتمالاً این درست است!

این الا ان یشاء ها فقط برای بیان توحیدی قرآن است، نه بیان استثناء!

در سوره مریم داریم: **وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** (۶۴) ای پیغمبر پروردگار تو چیزی یادت نمی‌رود. این برای این است که بگوید: اگر پروردگار چیزی یادت نمی‌رود غیر از بشری است که چیزی یادت نمی‌رود! **سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى** * **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** (اعلی: ۷-۶)؛ یعنی بالاخره زمام کار دست خداست. تو یادت نمی‌رود و این به دلیل این است که خدا نمی‌خواهد تو یادت برود.

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ؛ ما درجات آن کسانی را که بخواهیم زیاد می‌کنیم.

درجه ایمان و درجات علم

نکته‌ای در بحث درجات است. در آیه ۱۱ سوره مجادله، وقتی سخن از علم می‌شود، خدا سخن از درجات می‌کند. هر جا صحبت از ایمان محض بدون علم می‌شود، از درجه صحبت می‌شود.^۱ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ**؛ ای مؤمنین اگر به شما گفته شد در مجلس‌ها جا باز بکنید، جا باز بکنید^۲ تا خدا برایتان جا باز کند.

از این آیه یک برداشت بطونی درستی هم هست که از ظاهر آیه خارج نمی‌شود^۳ این است که کلاً برای آدم‌ها جا باز کنید، خدا برایتان جا باز می‌کند؛ یعنی راه بدهید به آدم‌ها تا در کاری که می‌خواهند وارد بشوند. این قدر در را به روی خودتان نبندید! خدا بزرگتان می‌کند. خدا جایتان را باز نگه می‌دارد.^۴

وَإِذَا قِيلَ اُنْشُرُوا فَاُنْشُرُوا؛ اگر گفتند بلند شوید بروید بروید و این قدر به پیغمبر گیر ندهید. پیامبر خسته می شود و رویش هم نمی شود بگوید. يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ؛

به ظرافت های ادبی آیه دقت کنید! چون با الذین جدا شده، تمیز آن حذف شده که در تفاسیر هم آمده. تمیز آن درجه است یعنی در اصل بوده يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ **درجه** وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ؛ خدا مؤمنین از شما را درجه درجه بالا می برد و مؤمن عالم را درجات بالا می برد؛ یعنی نقش عالم بودن را معلوم می کند

علمی علم است که آیه نما باشد

و عالم بودن هم به این نیست که کسی اشعار عرب و تاریخ بلد است. این ها علم نیست؛ مثلاً اگر کسی داستان حضرت یوسف را بلد باشد آیا این چیز مهمی است؟! این مثل یک فیلم در ژانر تراژدی است، آن هم به سبک هندی! در این فیلم هندی هایی که دو نفر همدیگر را گم می کنند و بعد همدیگر را پیدا می کنند.^۵ سوره یوسف هم می شود یک فیلم هندی! که اصلاً دانستن داستان و این که چه اتفاقی افتاد اصلاً مطلب مهمی نیست. بله اگر کسی داستان بلد است با **تحلیل و حیانی**، چه داستان انبیاء و چه داستان مشروطه، او **سنن الهی** را بلد است و این علم است. علم او دارد آیات الهی را به او نشان می دهد. این علم آیه نماست. همین که شما که در لحظه بعد قیافه تان همین جوری است، آینه آیه خداست؛ چون اقتضای عالم ماده از هم پاشیدگی است و این که هیچ چیز سر جای خودش نماند. به لحاظ طبیعی شما نباید در آن بعد به لحاظ فلسفی قیافه تان همین جوری باشد! و حال آن که ده سال بعد کسی شما را ببیند می شناسد. چه جور است که این همه سلول در بدن دارد کار می کند و تغییری دیده نمی شود و این ظهور اسم حفیظ است؛ یعنی یک دست قدر قدرتی شما را نگه داشته! اگر کسی این بحث را بفهمد و از او یک تهلیل و یک تحمید و یک سجده شکر در بیاید، او عالم است. یا جنگ های لبنان را بررسی کند و از آن آیات الهی را در بیاورد، این می شود علم، لذا این عالم در برابر مؤمنی که برای خودش اعتقاداتی دارد اما با این دیدگاه وارد مباحث علمی نمی شود، درجاتی دارد.

علم به معنی لیسانس و فوق لیسانس هم نیست، بلکه به معنی انما یخشی الله است و این که فقط علماء از خدا می ترسند؛ یعنی کسی که در او خشیت الهی ظهور بکند، می شود عالم. و لذا هر جا صحبت از این علم باشد خدا می گوید: من او را درجات بالا می برم، لذا دارد:

تفاوت خدای علیم و بشر علیم

(۷۶): ... نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ *

بعضی می گویند این ترجمه ضرب المثل «دست بالای دست بسیار است» است، در صورتی که ترجمه این بخش یک دقتی لازم دارد؛ یعنی فوق همه کسانی که علم دارند، همان خدای علیم است. به آن معنایی که به خدا بشود گفت علیم به احدی نمی شود گفت، علیم. یکی از تصورات اشتباه ما این است که می گوییم هرچقدر من و شما می دانیم، خدا بیشتر می داند! در صورتی که این تعریفی است که برای پیامبر می شود ارائه داد که مثلاً شما ۴۰٪ می دانید و پیغمبر صددرصد می داند: **وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ** (توبه: ۱۰۵)؛ شما عمل کنید و هرچه عمل کنید همان لحظه خدا و رسول و مؤمنین می دانند منتها **مراتب دانستن** آن ها با هم فرق می کند. و از این جاست که نهج البلاغه می گوید: **وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِّنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ** (خطبه ۱۷۵)؛ اگر بخواهم تما شئونات شما را بگویم که از کجا آمده اید و به کجا می روید، می توانم بگویم و برای همین می گوید: **لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا**؛ اگر تمام پرده ها کنار بروند هیچ چیز به یقین من اضافه نمی شود. و این به این معناست که هیچ پرده ای وجود ندارد که بخواهد کنار برود! و این معنای **علم به درصدهای مختلف** مال پیغمبر است نه خدا. خدا علیم به این معنا نیست. خدا خودش علم است و علیم یک ذاتی و شخصی است که علم نداشته و علم پیدا می کند. ما ذاتی هستیم که از شکم مادر بیرون آمده ایم **وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا** (نحل: ۷۸) که هیچ نمی دانستیم و کم کم اساتید به ما دوسه هزار کلمه یاد دادند و ما دو کلمه آن را یاد گرفتیم و شدیم علیم دو کلمه ای! و به این معنا خدا علیم نیست.

این نگار به مکتب‌نرفته ما و این عزیز عالم، امیر المؤمنین در خطبه یک نهج البلاغه می‌گوید: **کمالُ الاخلاصِ لَه نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ**؛ کمال اخلاص این است که هرچه صفات هست از خدا نفی کنی؛ یعنی بگویی خدا حی، قدیر و... نیست **لِشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ وَكُلُّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ مَوْصُوفٍ**؛ چون صفت با موصوف میان ما آدم‌ها با هم فرق دارد ولی در مورد خدا صفتش با موصوفش فرق ندارد و خدا علم است، لذا هشام بن سالم که از اصحاب عقلی امام صادق است که وقتی به امام می‌رسد امام می‌گویند: خدا را نعت کن ببینم! می‌گوید: هو السميع البصير و امام می‌گویند: **هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقِينَ**؛ این صفت که با مخلوقین مشترک است. می‌گوید: پس شما نعت کنید! حضرت می‌گویند: **نَگُو عَلِيمٌ بَگُو هُوَ عَلِيمٌ، هُوَ نُورٌ، هُوَ حَيَّاهُ** که هشام می‌گویند از پیش امام برگشتم و انا اعلم الناس بالتوحيد. امام می‌داند به چه کسی کد بدهد.

همه ذو علم و خدا علیم

پس **وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ** به این معنا نیست که دست بالای دست بسیار است! هر موقع قرآن راجع به یعقوب و یوسف صحبت می‌کند می‌گوید: ذو علم و در همین کانتکس می‌گوید: علیم که یعنی خدا.^۷ یعنی این حرف توحیدی را خدا به گوش ما می‌خواند که همه ذو علم هستند و خدا علیم است؛ یعنی وقتی یک چیزی می‌دانی خدا در آن جا حاضر است؛ یعنی آن علم مال تو و سرمایه تو نیست! و تو به فضل الله می‌دانی و این علیم در این کانتکس؛ یعنی خدا.

تمثیل موج و دریا

خیلی از مفسرین در این معانی دقت نکرده‌اند و گفته‌اند این همان عبارت «دست بالای دست بسیار است»، در صورتی که این نیست، بلکه بالای سر تویی که ذی علم هستی خدایی نشسته که علیم است و البته هو علم؛ او علم است و همه به واسطه او علم دارند. و او در همان موطنی که تو آن علم را داری، هست. امواج دریا چه امواج کوچک که کف کنار دریا می‌شود و فقط سر و صدا دارد مثل علم ما و چه امواج عظیمی که وسط دریا

بلند می‌شود که مثلاً به ارتفاع ده متر است؛ مثل علم پیامبر، هردوی این امواج را متن دریا پر کرده و این موج نمی‌تواند بگوید: من خودم راه افتادم و آمدم! متن دریا دقیقاً در موطن موج حاضر است و در متن علم تو خدا حاضر است. اصلاً به واسطه حضور اوست که علم تو هست، لذا همه ذو علم‌اند و او علیم است و اگر همه علیم باشند او علم است. اگر به بقیه می‌گویید علیم باید به او علم بگویید، پس علیم در مورد خدا با علیم در مورد دیگران به یک معنا نیست، دو مفاد دارد.

این‌ها توحیدهای عمیق قرآنی است که خدا در این تعبیر می‌خواهد بگوید.^۸

(۷۷): قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ

أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ*؛ اگر این بنیامین سرقت کرده، قبلاً داداشش (یوسف) هم سرقت کرده!

این که جریان سرقت چه بوده، ما نمی‌دانیم! ولی روایات می‌گویند یک شال کمری بوده دست عمه حضرت یوسف بوده و مال انبیاء گذشته بوده و یک بار حضرت یعقوب به یوسف می‌گوید: برو آن را از عمهات بگیر بیاور! و عمه این را به کمر یوسف می‌بندد و برادران فکر می‌کنند یوسف سرقت کرده.

البته این داستان خیلی اهمیتی ندارد، ولی ظاهراً یک تهمت سرقتی در بچگی به یوسف زده‌اند.

فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا؛ در دلش پنهان کرد و برایشان آشکار نکرد و گفت.

این چه گفتنی است؟ یعنی در دلش گفت.

روشنفکرها بحثی دارند به نام روح معنا. ما آخوندها به همین می‌گوییم وضع لفظ برای معنی عام؛ مثلاً دیدن را شما به چه می‌گویید؟ به این که نوری وارد قرنیه چشم بشود و به شبکیه بخورد و تصویری ایجاد کند، ولی دیدن واقعاً معنایش این نیست. اگر معنی این لفظ را پالایش بکنید، به معانی دیگری می‌رسید؛ مثلاً می‌گویید من خواب دیدم، در صورتی که در خواب هیچ نوری به چشم شما نرسیده، یا در موقع اظهار نظر می‌گویید: من این‌گونه می‌بینم و اصلاً هم احساس نمی‌کنید که دارید مجاز می‌گویید و احتیاج به قرینه دارد!

«گفتن» هم همین است؛ مثلاً می‌گویید: توی دلم گفتم، در حالی گفتن به صوتی گفته می‌شود که به گوش

کسی برسد. پس معلوم است که در پالایش این گفتن معانی دیگری دارد، لذا وقتی دارد: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا

أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (یس: ۸۲)، خدا می‌گوید، مگر خدا زبان دارد؟ یکهو می‌بینید آیات مثل بمب منفجر می‌شود و از دست در می‌رود.

همین جا یکی از شاهدان بحث روح معناست و افرادی که در این باب بحث می‌کنند می‌گویند: این آیه دارد می‌گوید **وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ**؛ مخفی کرد گفت؛ معلوم می‌شود این را در خودش گفت و زمزمه کرد، نه این که به آن‌ها گفت! و این هم واضح است؛ چون اگر برگردد به آن‌ها مستقیم بگوید: **أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا**؛ تو اصلاً که هستی که راجع به ما نظر می‌دهید؟ شما خودتان بدترید، کار خراب می‌شد.

أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا؛ مکان به معنی جایگاه و به معنی به جای آمده چنانچه دارد: **فَخَذُوا أَحَدَنَا مَكَانَهُ**؛ به جای او یکی از ما را بگیر. مکان در بعضی جاها به معنی مکان و منزلت است؛ آیات سوره مائده را از آیه ۵۷ ببینید^۱ تا آیه ۶۰ که دارد: **قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ دَلِكَ مَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ**؛ حالا بگویم از این چیزهایی که شما دارید مسخره می‌کنید که از همه بدتر است؟ (که اشاره می‌کند به داستان گذشته یهودی‌ها) کسی که خدا لعنتش کرده و بوزینه‌اش کرده **أُولَئِكَ شَرُّ مَكَانًا**؛ آن‌ها مکانشان بدتر است.

مؤمن با برکت است

(۷۸): **قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** *

دقت کنید که حضرت یوسف عزیز مصر بوده و ملک نبوده. مثل رئیس جمهور بوده. **إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا**؛ دارند روی عاطفه حضرت یوسف کار می‌کنند که این یک بابای پیری دارد و در منطقه خودش سرشناس است. **فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ**؛ یکی از ما را جای او بگیر! **إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**؛ ما تو را از محسنین می‌بینیم. این دیدن هم باز به روح معنا بر می‌گردد؛ چون که احسان که دیدنی نیست. این هم وصف مؤمن است. حضرت در زندان بود به او می‌گفتند محسن، در مقام عزیز هم به او می‌گویند محسن. مؤمن هر جا برود و دست به هر کاری بزند که لایق

او باشد^{۱۱}، همه جا آدم با برکتی است. در دانشگاه، در خانواده آدم با برکتی است^{۱۲}. در آیه ۸۴ انعام وقتی نام انبیاء را پشت سر هم می‌برد، می‌گوید: این‌ها از محسنین هستند.^{۱۳}

(۷۹): قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ*؛ پناه بر خدا

چرا حضرت یوسف می‌گوید: معاذ الله؟ می‌خواهم یک دفاع جانانه از حضرت یوسف بکنم. در فقه بحثی داریم به نام ضمانت و یک بحثی داریم به نام کفالت. ضمانت در بخش‌های مالی است و کفالت در مورد تن و بدن است. کسی می‌تواند کفیل کسی بشود که یک نفر را جای یک نفر دیگر بگیرند کما این‌که در ضمانت مالی وقتی کسی ضامن کسی می‌شود؛ یعنی اگر نداشت من بدهم. هر بدهی هست گردن من است، اما چرا نمی‌شود یکی از این‌ها کفیل بنیامین شود؟ چرا حضرت می‌گوید: پناه بر خدا؟ چون با بنیامین توافق کردم که او را نگه دارم و حالا با چه دلیلی دیگری را نگه دارم؟ این‌که سرقت نکرده! با این‌که هماهنگ نشدم! نبی را با خودتان مقایسه نکنید! کلمه به کلمه انبیا حکمت و دقت است. تعارف نمی‌کند که بگوید: نه! استغفر الله شما بفرمایید!

این استغفار نظیر استغفاری است که موقع گیر افتادن در دام زلیخا کرد؛ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ؛ اگر ما این کار را بکنیم ظالم هستیم. ما فقط کسی را می‌گیریم که کالای ما در بارش باشد.

می‌بینید پای حضرت یوسف وقتی وسط می‌آید دیگر بحثی از سرقت نیست، حتی در گفتمان حضرت کلمه سرقت نیست! می‌گوید: أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ؛ ما کسی را می‌گیریم که کالایمان را در بارش پیدا کردیم و نمی‌گوید: ما همانی را می‌گیریم که دزدی کرده. چه کسی بحث سرقت را می‌کند؟ اذن مؤذن و وقتی حضرت یوسف وارد ماجرا می‌شود اصلاً بحثی از سرقت نمی‌شود، با این‌که با بنیامین هماهنگ کرده! به عبارتهای قرآن دقت کنید.

ادب مع الله

وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

این آیه ۷۸ سوره مبارکه نساء پشتوانه بحث ادب مع الله است. هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست/ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست. خدا من کل ما سئلتموه داده؛ یعنی هرچقدر شما پیش خدا ظرف ببرید، خدا به شما می‌دهد. اگر شما نعلبکی ببرید پیش خدا، خدا نعلبکی شما را پُر پُر می‌کند و اگر دیگ ببری، خدا دیگ شما را پُر پُر می‌کند. اگر یک استخر خالی ببری، استخرت را پُر پُر می‌کند. **خدا وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ** (ابراهیم: ۳۴)؛ را به تو می‌دهد؛ یعنی هرچه که سؤال تو باشد به تو می‌دهد. در شرح فصوص خواجه پارسا جمله قشنگی دارد، می‌گوید: الهی اگر نخواستی داد، ندادی خواست. ما یکسری روایات جالبی داریم^۴ که گفته‌اند آیا ما می‌توانیم بفهمیم کی بلا رفع می‌شود؟ یا در شرف رفع شدن است؟ گفته‌اند: آن‌جا که ملهم می‌شوید به سمت این که دعا کنید و خود این یعنی الهی اگر نخواستی داد، ندادی خواست. البته این‌ها قواعد صددرصدی نیست. وقتی که کار دارد سخت می‌شود و قیه حالت اضطرار پیدا کرده و عاجزانه داری دعا می‌کنی، آن‌جا محل پایان آن بلاست.

به هرجهت هرچه سؤال برای خدا ببریم، خدا می‌دهد، منتها سؤال به شرط این که سؤال باشد و لفظ نباشد بلکه خواست قلبی باشد، خدا آن خواست را پُر می‌کند.

مطلب بالاتر از این آن است که بعضی می‌گویند از همان روز ازل پیامبر از خدا خواسته که من می‌خواهم بهترین مخلوق تو باشم و خدا هم قبول کرده. (این حرف درست است و قابل تحلیل هم هست)، منتها ما در آن عهد الست که از ما عهدهایی گرفته‌اند، ما از خدا یک بخور و نمیر خواسته‌ایم.

اگر بحث **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا** (حدید: ۲۲)؛ قبل از خلقت تکلیف معلوم شده، قضیه را به سمت بحث جبر نکشانید! ما خودمان خواسته‌ایم. عهد الست هم تمام شده و خیار مجلس به قول فقها گذشته است و ما همین که هستیم هستیم و خدا هم گفته: **وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ**؛ هرچه خواستید خدا همان وقت به شما داد، منتها ما این را خواستیم!

صلوات!

۱. می‌توانید درجه را در قرآن به عنوان کد ببینید.

۲. این را هم می‌توانید امتحان کنید که اگر در یک مجلس شلوغ جا بدهید، خدا جایتان را باز می‌کند. یکهو می‌بینید بی‌خودی کسی در کنار شما خودش را جمع می‌کند! یا بلند می‌شود و از مجلس می‌رود! بالاخره یک اتفاقی می‌افتد؛ مثلاً آن موقع‌ها که ما اتوبوس‌های لیاند دو طبقه سوار می‌شدیم، طرف پایین رکاب می‌گفت: آقا برو بالا تا پایش روی رکاب می‌رسید می‌گفت آقا در را بزن! این کلا اخلاق ماست که تا خودمان به چیزی نرسیدیم ... ولی وقتی رسیدیم ...

۳. که آقای امجد چنین برداشتی کرده و من خیلی لذت بردم.

۴. این که ببندیم که الان این موقعیت من دچار خطری می‌شود، این انحصارطلبی و زیرآب زدن‌ها برای این است که فکر می‌کنیم دیگران مزاحم رزق اند، در صورتی که رزق دست خداست. تویی که الان در بازار کسی هستی، بده بقیه هم کار بکنند! قدیمی‌ها چقدر اعتقادات محکمی داشتند و این از پای منبرها در آمده بود؛ یعنی آن قدر منبرهای قوی دیده بودند که ... پدر خانم ما تعریف می‌کنند که من همیشه ساعت ۴ مغازه را می‌بستم، با این که خیلی از فروش‌ها مال ۴ به بعد است؛ چون خیلی‌ها تازه آن ساعت آزاد می‌شوند و می‌خواهند چیزی بخرند! ولی می‌بست و می‌گفت: بقیه هم کار کنند!

این جور هم نیست که وقتی جا باز کردی خدا از رزق تو بزند! رزق دست خداست. بعضی که می‌خواهند کار مشابهی کنار کسی بزنند از روی احترام می‌آیند اجازه می‌گیرند، و بعضی نه تنها اجازه می‌دهند که کمک هم می‌کنند! ولی این نگاه خیلی غیر توحیدی است که اگر این بیاید آن جا و همین کالای مرا بفروشد، دیگر چیزی گیر من نمی‌آید! رزق که دست این و آن نیست! این چه مبنایی است؟! واقعا ما دیدیم که خدا رزق ما را کم نمی‌کند. این که می‌گویی اگر چک تو پشت باجه ماند، بیا کمکت کنم... این قدیمی‌ها کولاک بودند! این صداقت‌ها و کارهایی که می‌کردند... اما بازاری‌های امروز هیچ چیز از دین و مذهب و مرام حالی‌شان نیست! یک بار همین پدرخانم ما لاستیک را گران خریده بود؛ چون بعدش قیمت لاستیک پایین آمده بود، هر که می‌آمد این لاستیک را از حاج‌آقا بخرد، می‌گفت: من گران خریدم، برای همین گران می‌فروشم ولی آن دیگری ارزان خریده و از من ارزان‌تر می‌فروشد. این را به مشتری می‌گفت. حالا خارج از همه بحث‌های اقتصادی آیا جان و فطرت این صداقت را نمی‌پسندد؟! طرف هم می‌گفت: حاجی حالا که این را گفتمی من از خودت می‌خرم! رزق بدهید خدا رزق می‌دهد. بخورانی خدا می‌خورند! اتفاقاً روایات فراوانی داریم که این مثل آب رودخانه است که به محض این که برود آب تازه جایش می‌آید اما اگر آن را راکد بکنی، می‌گندد و جایگزین هم نمی‌شود، یا اگر هم بیاید گند می‌زند. من کاری ندارم که شما در رشته اقتصاد خواندید که می‌گویید: باید رقبا را حذف کنی. آن رشته برای خودش چرت و پرتی می‌گوید. مگر این، رقیب رزق من است؟! این رفیق راه ماست و تو صداقت خودت را داشته باش. در این ۳-۴ سالی که در بازار هستم به تجربه برایم مسلم شده که با این کار رزق آدم بسته که نمی‌شود هیچ، بلکه بیشتر هم می‌شود. این‌ها را باید باور بکنید.

(سؤال) آن آدم مبانی را نمی‌فهمد و قرآن همه مبانی را به هم می‌زند. رزق تو که دست این آدم نیست! خدا خیر الراضین است ولی مادامی که فکر کنید رزق شما دست فلان آدم است ... بعضی در بازار جایی ندارند و با موبایل کار می‌کنند و طرف رفته دستشویی و این آدم موبایل این را می‌گیرد و دایورت می‌کند روی موبایل خودش و او می‌بیند دو سه روز موبایلش زنگ نمی‌زند!

الان همین apply بچه‌های دانشگاه شریف. این بچه‌ها از چند دانشگاه پذیرش می‌گیرند ولی ریجکت نمی‌کنند و آن دانشگاه برحسب ظرفیت خودش از دانشجویهای خاورمیانه نمی‌داند که بالاخره این ریجکت کرده یا نکرده؟! این دانشجو ریجکت نمی‌کند تا به کسان دیگری که اپلای کرده‌اند، نرسد! این چیست؟ هم خلاف انسانی است و هم حماقت است که فکر می‌کند که شأن و آبرو را آن دانشگاه به او می‌دهد! فکر می‌کند اگر دیگری برود مزاحم آبروی این است! در صورتی که اگر خدا بخواهد کسی را بالا ببرد، بالا می‌برد و احدی هم جلو دار نیست و اگر بخواهد توی سر کسی بزند می‌زند و احدی هم جلو دارش نیست. این نگاه‌ها خلاف این نگاه‌های توحیدی است. وقتی فکر کند رزق دست خدا نیست و دست توست اولاً من خیلی باید برای تو دولا - راست بشود! این ظهور می‌کند در این که وقتی در مغازه شما می‌آید و می‌خواهد یک چیزی بخرد، گاهی من او را به عنوان رسول الله و فرستاده خدا دارم نگاه می‌کنم و من به عنوان کسی که کانال رزق خدایم و گاهی او فکر می‌کند این جیب باد کرده‌ات برای او است لذا آن قدر تعظیم و تکریم می‌کند. آدم می‌فهمد که این نگاه غیر توحیدی است! بلکه نگاه توحیدی این است که من باید به شما احترام بگذارم به عنوان انسانی که در مغازه من آمده و خواسته‌ای دارد و من می‌توانم خواسته او را برآورده کنم! این‌ها خلاف حکمت روز است اما در میان بازاری‌های قدیمی این جزء مسلمات وحی است و این دو در برابر هم قرار می‌گیرند.

۵. وقتی فیلم‌ها این قدر بی‌محتوا می‌شود می‌شود مثل فیلم مصائب مسیح که بی‌محتواترین فیلمی است که تا به حال من در عمرم دیده‌ام که فقط یک نفر را هی دارند می‌زنند! اگر عاشورای ما را هم همین جور تصویر کنند، آن هم به درد نمی‌خورد! فقط عواطف را تحریک می‌کنند و مسیحیان متعصب نشسته بودند و زار زار گریه می‌کردند. یکی دیگر از فیلم‌های بی‌محتوا هم اخراجی‌ها بود که با یک سبک لوس قدیمی جوک‌های جبهه را سرهم کرده‌اند

۶. وقتی نگارهای به مکتب‌نرفته ما این حرف‌ها را زدند، بعدها در علم اصول بحث مشتق و مبدأ اشتقاق شده. هر نafe که در دست نسیم سحر افتاد.

۷. ببینید قرآن چه کرده! چقدر در انتخاب واژگان دقت می‌کند!

۸. (سؤال) اگر می‌گفت و فوق کل ذی علم علم ممکن بود افراد به زحمت بیفتند و متوجه نشوند. این سبعین بطن و هفتاد بطن قرآن را هم گذاشته‌اند و این طور هم نیست که کسی که بطن قرآن را متوجه نشد، جهنم می‌رود. خیلی‌ها تصورشان راجع به خدا تصور رفاقت است، منتهای مراتب قرآن دارد همه طیف‌ها را پوشش می‌دهد و همه این آیه فوق ذی علم علیم را می‌فهمند، منتها وقتی این آیه دست علامه طباطبایی می‌افتد... از همین جاها که «الله نور» خدا نور است و دیگران در پرتو نور او حرکت می‌کنند، نقب می‌زند و گدھا را پیدا می‌کند. عالم باید زحمت بکشد و کدھا را پیدا بکند و توفیق پیدا کند و روایات را به عنوان مفسر ببیند.

(سؤال) پیغمبر همان موقع و حضرت مهدی همین الان علمشان با علم خدا فرق دارد. خدا علم است و پیغمبر علیم است در همان موقعی هم که همه چیز را بداند! یعنی وحدت ذات و صفت ندارد.

(سؤال) در منطقه سعودی منطقه‌ای است به نام عمی؛ منطقه کور که به آن عنقاء هم گفته می‌شود «عنقا شکار کس نشود دام باز گیر» اگر کسی به آن مرتبه برسد، اصلاً خدا شده! این‌جا منطقه ممنوعه است که اختلاف ائمه با خدا به همین منطقه است که ما در زیارت رجبیه داریم: کَأَنَّكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ؛ یعنی یک فرق خیلی بزرگ! و آن این‌که خدا همه این‌چیزها را بذات دارد و ائمه به واسطه او!

آقای امجد حرف‌های توحیدی زیادی می‌زند؛ مثلاً می‌گوید: علی چیزی از خدا کم ندارد ولی بنده خداست. خدا واجب است و علی ممکن. ۹. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنْ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷)؛ ای مؤمنین کسانی را که دارند در دین مسخره‌بازی می‌کنند این یهودی‌ها و کفاری که در مدینه بودند. مسخره‌بازی و هتاک با بحث علمی خیلی فرق دارد. در فتح مکه پیغمبر همه را بخشید، ولی سه نفر بودند که این‌ها راجع به دین و پیغمبر و قرآن جوک می‌گفتند، پیامبر گفتند: گردن این‌ها را بزنید. اصلاً هتاک و مسخره‌بازی و فحش‌دادن جواب ندارد. خیلی‌ها را خراب می‌کند و جواب هم ندارد! گاهی یک نفر بحث علمی می‌کند و می‌گوید: من هیچ چیز را قبول ندارم و می‌نشینید با او بحث می‌کنید، ولی یک نفر که برای اعتقادات آدم جوک درست می‌کند، اصلاً با این‌ها نباید رفاقت کرد و باید جواب دندان‌شکن هم داد. یکی می‌گفت چرا در مقابل سایت‌های خلاف چیزی نمی‌گویید؟! آیا مگر سایت خلاف جواب دارد؟! مگر دارد حرفی می‌زند؟! این یکسری صحنه داغان روی سایتش گذاشته، آیا ما در مقابلش یکسری آدم با ریش با فیگورهای روشنفکری بگذاریم؟! وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸)؛ این‌ها کسانی هستند که وقتی به نماز ندا می‌دهید آن را مسخره می‌کنند. داریم کسی را که لگد می‌زند و مهرش را شوت می‌کند و... آیه صاف روی نماز، محور اصلی دین، تأکید می‌کند ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ خوب این آدم عقل ندارد! قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِنْ أَنْزَلْنَا إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹)؛ خدا هم یک تیکه به آن‌ها می‌اندازد که ای اهل کتاب که به ما خرده می‌گیرید آیا به خاطر این است که ما به خدا و کتب قبلی ایمان آورده‌ایم و این‌که شما هیچی نمی‌فهمید؟

۱۰. ما یک افعال تفصیل داریم و یک افعال تعیین. اگر افعال را بدون قرینه بیآوریم افعال تقضیل است اما اگر قرینه داشته باشد به معنی افعال تعیین است؛ اَذَلِكْ خَيْرٌ نَزَّلْنَا أَمْ شَجَرَةُ الرَّقْمِ (صافات: ۶۲)؛ آیا بهشت بهتر است یا این درخت رقم؟ نمی‌خواهد بگوید بهشت خوب است و رقم هم خوب است اما بهشت بهتر است! می‌خواهد بگوید این خوب است و آن بد است. أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا می‌خواهد بگوید که شما بد هستید.

۱۱. امیر المؤمنین به ابوذر گفت: در عمرت هیچ‌جا رئیس کسی نباش؛ چون ابوذر آدم خوبی بود ولی این کاره نبود. این جور نیست که هر که آدم خوبی بود رئیس خوبی هم می‌شود.

۱۲. هر جا که هستید ببینید آدم با برکتی هستید یا نیستید. حضرت عیسی خیلی پیامبر با حالی است. در آیه ۳۰ سوره مریم: قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا؛ حضرت در گهواره گفته (و فقط هم در همان زمان بوده نه این‌که از آن زمان مرتب سخنرانی کرده باشد) من بنده خدایم و خدا مرا پیغمبر قرار داده وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ؛ هر جا که باشم خدا وجودم را با برکت قرار داده.

۱۳. وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

۱۴. کلا گوش کنید! این زیاد مطالعه کردن خیلی بد است. بعضی می‌آیند برای آدم کلاس بگذارند و نمی‌فهمند که این چیزی که به عنوان مدح خودشان می‌گویند، قدح خودشان محسوب می‌شود. اگر هم کسی را خواستید مدح کنید این‌جوری مدحش نکنید که این بسیار پر مطالعه است. این دقیقاً مثل این است که بگویید بسیار پرخور است! این علامت این است که این آدم بدن ورزیده‌ای ندارد. بنده تا حالا آدم ندیدم که پر مطالعه باشد الا این‌که آدم سطحی‌ای است! از من می‌پرسند چقدر در روز فعالیت علمی می‌کنید؟ می‌گویم: ۸ ساعت و فکر می‌کنند من ۸ ساعت نشسته‌ام و دارم کتاب می‌خوانم! مگر من بی‌کارم؟! پس این اطلاعات کی باید سازمان پیدا کند؟ من در این ۸ ساعت

کار علمی حداکثر یک ساعت کتاب می‌خوانم! ۷ ساعت وقت می‌گذارم که این هضم بشود. روزنامه که نمی‌خوانم! مطالب باید برود در دستگاه اطلاعاتی آدم سازمان و جهت خودش را پیدا بکند و گرنه با کتاب خواندن زیاد یک آش شله‌قلمکاری در می‌آورد. می‌بینی آدمی می‌شود که این قدر اسم فیلسوف بلد است و وقتی صحبت می‌کند کف شما می‌برد! ولی به قدری آدم سطحی‌ای است! اطلاعاتش با هم هم‌خوان نیست و اطلاعاتش ساختار ندارد. امام خمینی به این عظمت که در زمینه‌های علمی اش معجزه بوده و فکر نکنید این را به دلیل زمینه‌های سیاسی امام می‌گوییم بلکه امام در فقه معجزه بوده! در عرفان معجزه بوده! در اصول معجزه بوده! در هرچه وارد شده نظر جدید داده. آیا می‌دانستید امام کتاب نداشته و قرض می‌کرده! یک مختصر کتابی داشته. همان کتاب‌های اولیه‌ای که همه دارند. این جور نبوده که یک متر و نیم کتاب سبز بخرد و چهار متر کتاب قهوه‌ای مثل این کسانی که می‌خواهند فقط کتابخانه درست کنند. حاجی ملا هادی سبزواری، صاحب منظومه، این فیلسوف بزرگ که همین الان خیلی‌ها ریزه‌خوار خوان علمی او هستند، کلاً نصف قفسه کتاب داشته! و در عمرش همین قدر کتاب خوانده! به جای این که هی بنشین کتاب بخوان! بنشین هی دقت کن! تفکر کن! تدبر کن!